

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ اٰلِ مُحَمَّدٍ وَّ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ



چهارم دبستان ...





وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

نام کتاب: فارسی - چهارم دبستان - ۴۰۳

پدیدآورنده: سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی

مدیریت برنامه‌ریزی درسی و تألیف: دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری
شناسه افزوده برنامه‌ریزی و تألیف: نازیلا بهروان، پریچهر جبلی‌آده، حسن ذوالفقاری، عبدالرحمن صفاری‌پور، گلزار فرهادی، راحله محمدی، مهتاب میرایی آشتیانی و فرح نجاران (اعضای شورای برنامه‌ریزی)

فریدون اکبری شلدره و معصومه نجفی پازکی (اعضای گروه تألیف) - محمد دانشگر (ویراستار)

مدیریت آماده‌سازی هنری: اداره‌ی کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی

شناسه افزوده آماده‌سازی: احمدرضا امینی (مدیر امور فنی و چاپ) - مجید ذاکری یونسی (مدیر هنری) - جواد صفری (طراح گرافیک، صفحه‌آرا و طراح جلد) - حسین آسیوند، ثنا حسین‌پور، راحله برخوردار، سحر خراسانی، مجید ذاکری یونسی (تصویرگر) - کامران انصاری (طراح خط رایانه‌ای) - فاطمه باقری‌مهر، علی نجمی، حسین چراغی، زینت بهشتی شیرازی، حمید ثابت کلاچاهی، ناهید خیام‌باشی (امور آماده‌سازی)

نشانی سازمان: تهران: خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره‌ی ۴ آموزش و پرورش (شهید موسوی)

تلفن: ۸۸۸۳۱۱۶۱-۹، دورنگار: ۸۸۳۰۹۲۶۶، کدپستی: ۱۵۸۴۷۴۷۳۵۹

ناشر: شرکت افست: تهران - کیلومتر ۴ جاده‌ی ابعلی، پلاک ۸، تلفن: ۷۷۳۳۹۰۹۳

دورنگار: ۷۷۳۳۹۰۹۷، صندوق پستی: ۴۹۷۹ - ۱۱۱۵۵

چاپخانه: شرکت افست «سهامی عام» (www.Offset.ir)

سال انتشار و نوبت چاپ: چاپ نهم ۱۴۰۱

برای دریافت فایل pdf کتاب‌های درسی به پایگاه کتاب‌های درسی به نشانی www.chap.sch.ir و

برای خرید کتاب‌های درسی به سامانه فروش و توزیع مواد آموزشی به نشانی www.irtextbook.com یا

www.irtextbook.com مراجعه نمایید.

کلیه‌ی حقوق مادی و معنوی این کتاب متعلق به سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی وزارت آموزش و پرورش است و هرگونه استفاده از کتاب و اجزای آن به صورت چاپی و الکترونیکی و ارائه در پایگاه‌های مجازی، نمایش، اقتباس، تلخیص، تبدیل، ترجمه، عکس‌برداری، نقاشی، تهیه فیلم و تکثیر به هر شکل و نوع بدون کسب مجوز از این سازمان ممنوع است و متخلفان تحت پیگرد قانونی قرار می‌گیرند.

ISBN 978-964-05-3313-0

شابک ۰-۳۳۱۳-۰۵-۹۶۴-۹۷۸



امام خمینی (قُدَسَ سِرُّهُ): امید من به شما دبستانی هاست.

۶ سخنی با آموزگاران گرامی

۸ ستایش

۹ فصل اول: آفرینش

۱۰ درس اول: آفریدگار زیبایی

۱۶ بخوان و حفظ کن: خیرِ داغ

۱۸ درس دوم: کوچ پرستوها

۲۳ بخوان و بیندیش: در جست و جو

۲۸ حکایت: قوی‌ترین حیوان جنگل

۲۹ فصل دوم: دانایی و هوشیاری

۳۰ درس سوم: رازِ نشانه‌ها

۳۴ بخوان و حفظ کن: روباه و زاغ

۳۶ درس چهارم: ارزشِ علم

۴۲ درس پنجم: رهایی از قفس

۴۸ بخوان و بیندیش: قَدَمِ یازدهم

۵۲ مَثَل

۵۳ فصل سوم: ایرانِ من

۵۴ درس ششم: آرشِ کمان‌گیر

۶۰ بخوان و حفظ کن: باران

۶۲ درس هفتم: مهمانِ شهر ما

۶۷ بخوان و بیندیش: انتظار

۷۲ مَثَل





فصل چهارم: فرهنگ بومی ۷۳

درس هشتم: درس آزاد ۷۴

مَثَل ۷۵

بخوان و حفظ کن ۷۶

درس نهم: درس آزاد ۷۷

مَثَل ۷۸

فصل پنجم: نام‌آوران ۷۹

درس دهم: باغچه‌ی اطفال ۸۰

بخوان و حفظ کن: هُمای رحمت ۸۷

درس یازدهم: فرماندهِ دل‌ها ۸۸

درس دوازدهم: اتّفاقِ ساده ۹۴

بخوان و بیندیش: دوست بچه‌های خوب ۹۸

حکایت: نگاهِ پنهان ۱۰۲

فصل ششم: راهِ زندگی ۱۰۳

درس سیزدهم: لطفِ حق ۱۰۴

بخوان و حفظ کن: امید ۱۰۷

درس چهاردهم: ادب از که آموختی؟ ۱۰۸

درس پانزدهم: شیر و موش ۱۱۲

بخوان و بیندیش: هفت مُرواریدِ سُرخ ۱۱۶

مَثَل ۱۲۲

فصل هفتم: علم و عمل ۱۲۳

درس شانزدهم: پرسشگری ۱۲۴

بخوان و حفظ کن: خِرَد و دانش ۱۲۸

درس هفدهم: مدرسه‌ی هوشمند ۱۳۰

بخوان و بیندیش: قاضیِ کوچک ۱۳۵

مَثَل ۱۳۹

نیایش ۱۴۰

واژه‌نامه ۱۴۱



سخنی با آموزگاران گرامی



به نام خداوند جان آفرین حکیم سخن در زبان آفرین

پس از حمد و ستایش پروردگار مهربان به آگاهی می‌رسانیم که کتاب فارسی پایه‌ی چهارم بر بنیاد رویکرد عام «برنامه‌ی درسی ملی جمهوری اسلامی ایران»، یعنی شکوفایی فطرت الهی، استوار است و با توجه به عناصر پنجگانه (علم، تفکر، ایمان، اخلاق و عمل) و جلوه‌های آن در چهار پهنه‌ی (خود، خلق، خلقت و خالق) تألیف و سازماندهی شده است.

رویکرد خاص برنامه‌ی زبان‌آموزی بر آموزش مهارت‌های زبانی و فرازبانی یا مهارت‌آموزی، استوار است؛ به همین روی در کتاب فارسی چهارم، افزون بر آموزش چهار مهارت گوش‌دادن، سخن گفتن، خواندن و نوشتن به آموزش و تقویت تفکر، نقد و تحلیل و پرورش سواد ادراکی نیز توجه شده است. آموزش سطوح پیشرفته‌ی چهار مهارت اصلی زبان از کتاب فارسی سوم دبستان آغاز شده و در این کتاب، همان زنجیره‌ی محتوایی، تداوم یافته است؛ بنابراین لازم است آموزگاران محترم پایه‌ی چهارم کاملاً با فارسی سوم دبستان آشنا باشند تا بتوانند فرایند آموزش را درست در مسیر اهداف برنامه، پیش ببرند.

📌 بسته‌ی آموزشی فارسی چهارم دبستان شامل اجزای زیر است:

- کتاب فارسی
- کتاب نگارش فارسی
- کتاب راهنمای معلم
- محتوای الکترونیکی

📖 کتاب فارسی

این کتاب از یک سو بر قلمرو دریافتی یا ادراکی زبان تمرکز دارد؛ لذا درست دیدن، درک خوانداری و درک شنیداری را آموزش می‌دهد و از سوی دیگر با قلمرو تولیدی زبان پیوند می‌یابد و در فرایند یاددهی - یادگیری

به ریزمهارت‌های خوانداری مانند رعایت آهنگ، لحن کلام، تکیه، مکث و درنگ در خوانشِ متن و سخن گفتن انتقادی می‌پردازد.

کتاب فارسی در هفت فصل و هفده درس در ساختاری علمی و با محتوایی هدفمند، برای تقویت مهارت‌های زبانی، طرّاحی و سازماندهی شده است.

کتاب نگارش فارسی

برای آشنایی با ساختار و محتوای این کتاب، پیشگفتار کتاب نگارش فارسی را مطالعه کنید.

کتاب راهنمای معلم

کتاب راهنمای معلم فارسی چهارم به سبب پیوستگی محتوایی و گره‌گشایی در آموزش و کاربرت روش‌های مناسب، بسیار اثرگذار است. در این کتاب رویکرد و اهداف برنامه‌ی درسی فارسی چهارم به گستردگی بیان، و سطوح مهارت‌های زبانی به صورت کاملاً روشن ارائه شده است؛ سپس در راستای آن، شاخص‌های ارزشیابی هر سطح نیز مشخص گردیده است.

زمان‌بندی پیشنهادی تدریس درس‌ها، بین ۹ تا ۱۱ جلسه تعیین شده است؛ به کارگیری روش‌های تدریس فعال و طرّاحی‌های مناسب آموزشی از ضروریات این برنامه است. بار دیگر مطالعه‌ی کتاب راهنمای معلم پیش از ورود به فضای درس و کلاس و آغاز فرایند آموزش به هم‌همی همکاران، توصیه می‌شود.

محتوای الکترونیکی

آموزش خواندن با لحن و آهنگ متناسب با فضای متن، اهمیت ویژه‌ای دارد؛ افزون بر آن تمرکز و درک شنیداری در تقویت مهارت گوش کردن، پیش‌نیاز آموزش سایر مهارت‌های زبانی است. در ابتدای هر درس از کتاب فارسی چهارم رمزینه‌های سریع پاسخ گنجانده شده است که دانش‌آموزان با اسکن کردن رمزینه‌ها و گوش دادن به فایل‌های صوتی، لحن مناسب و خوانش درست متن را تمرین می‌کنند. همچنین رمزینه‌های «متن‌های شنیداری» در جهت تقویت مهارت گوش دادن و سخن گفتن، قصه‌گویی و لحن خواندن طرّاحی شده است.

 گروه زبان و ادب فارسی  دفتر تألیف کتاب‌های درسی عمومی و متوسطه نظری

خدا

ستایش



به مادر گفتم: «آخر این خدا کیست؟
که هم در خانه‌ی ما هست و هم نیست
تو گفتی مهربان‌تر از خدا نیست
دمی از بندگان خود جدا نیست
چرا هرگز نمی‌آید به خوابم؟
چرا هرگز نمی‌گوید جوابم؟
نماز صبحگاهت را شنیدم
تو را دیدم، خدایت را ندیدم.»
به من آهسته مادر گفت: «فرزند!
خدا را در دل خود جوی، یک چند
خدا در رنگ و بوی گل، نهان است
بهار و باغ و گل از او نشان است
خدا در پاکی و نیکی است، فرزند!
بُود در روشنایی‌ها، خداوند.»

بروین دولت‌آبادی





درس اول: آفریدگار زیبایی



درس دوم: کوچ پرستوها



فصل اول



آفرینش

آفریدگار زیبایی

درس اوّل



روزی بهار، تابستان، پاییز و زمستان با هم گفت‌وگو می‌کردند. صحبت از این بود که هر یک بهتر نقاشی کرد، بماند و بقیه از نقاشی دست بردارند و بروند. آنها تصمیم گرفتند خورشید جهان افروز را به داوری انتخاب کنند.

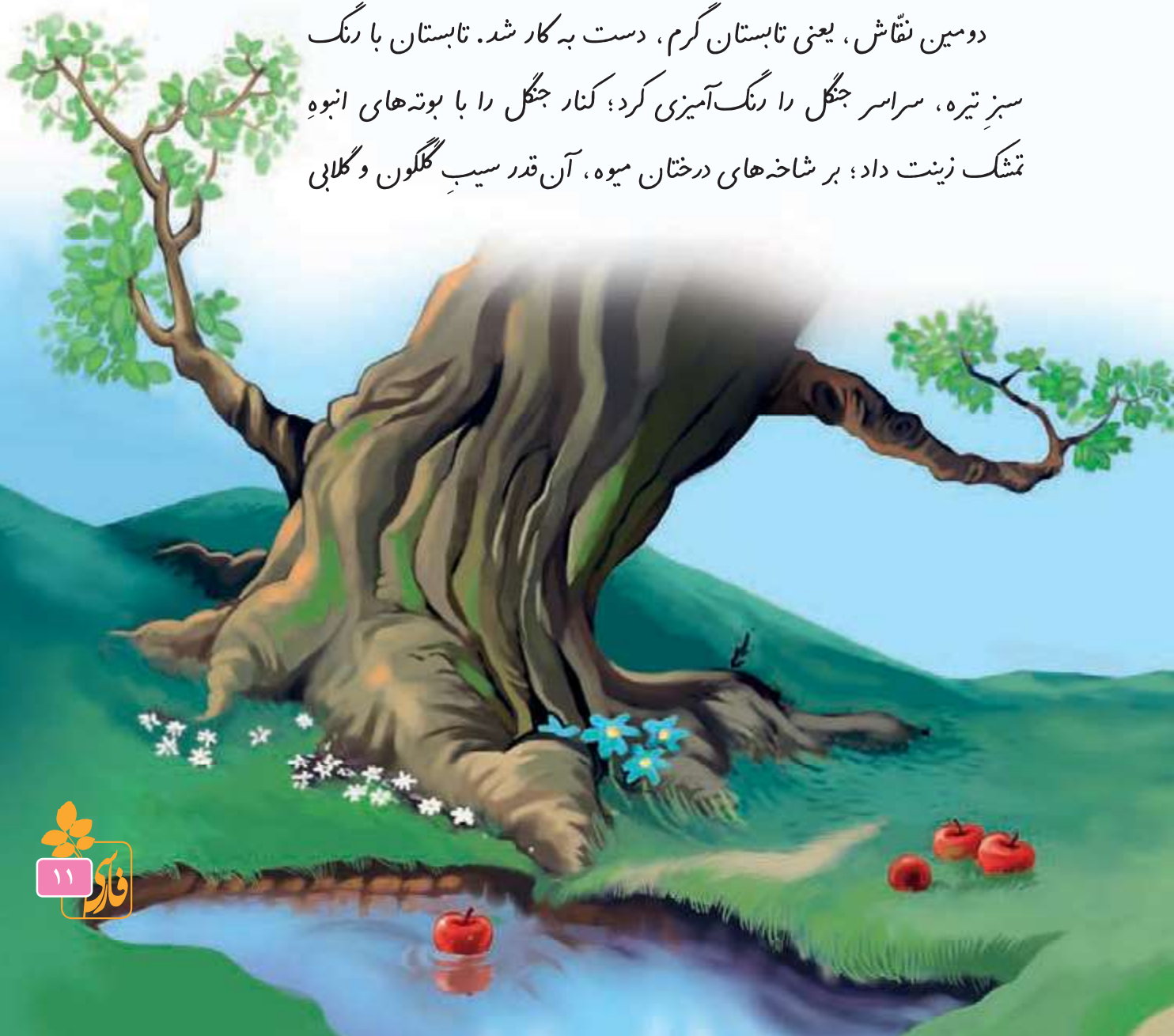
خورشید پذیرفت که بین آنان داوری کند. چهار هزمنند، شروع به کار کردند. اوّل، بهار قلم به دست گرفت؛ نخست دستی به شاخه‌های درختان هلو، بادام، سیب و درختان دیگر برد و بر آنها گردنبندهایی از گل‌های صورتی آویخت؛ در جنگل با رنگ نیلی، گودال‌های کوچک و بزرگ، درست کرد و در اطراف این گودال‌ها گل‌های زرگس و



بنفشه را پرآکند؛ حشرات گوناگون، زنبورهای عسل و پروانه‌ها را روی گل‌ها و پرندگان را در دشت‌ها و جنگل‌ها در حال پرواز نشان داد؛ بلبل را روی شاخه، خرگوش را میان جنگل و غوک را در برکه نشانید.

اینجا بود که بهار با خود گفت: «بگذار خورشید به این تصویرهای زیبا نگاه کند و بگوید، منظره‌ای زیباتر از این، می‌توان ساخت؟»
خورشید از پس ابر خاکستری رنگ، نگاهی انداخت و از دیدن منظره‌ی طبیعت بهار، لذت برد.

دومین نقاش، یعنی تابستان گرم، دست به کار شد. تابستان با رنگ سبز تیره، سراسر جنگل را رنگ آمیزی کرد؛ کنار جنگل را با بوته‌های انبوه تمشک زینت داد؛ بر شاخه‌های درختان میوه، آن قدر سیب گلگون و گلابی



و میوه‌های دیگر آویخت که شاخه‌ها تاب نیاوردند و به سوی زمین، خم شدند؛ دشت را با خوشه‌های طلایی گندم پوشانید؛ مزارع را به رنگ زرد درآورد؛ رودخانه‌ها و دریاچه‌ها را آبی کرد. نقاشی تابستان هم بسیار زیبا از کار درآمد.

خورشید جهان افروز از پشت ابرهای سفید، نقاشی تابستان را تماشا کرد؛ بسیار زیبا بود. نوبت نقاش سوم بود؛ پاییز برای کار خود، رنگ‌های آتشین انتخاب کرد و اول به سراغ جنگل رفت؛ بعضی از درختان را با رنگ زرد لیمویی پوشانید، برخی را به رنگ ارغوانی و بعضی دیگر را به رنگ قرمز روشن درآورد؛ به رنگ کاج‌ها و سروها و صنوبرها دست نزد؛ با خود گفت: «بگذار اینها همان طور که هستند، باقی بمانند»؛ با ابرهای خاکستری رنگ، آسمان را پوشانید و نشان داد که قطره‌های باران، برگ‌های درختان را جلا داده است؛ روی سیم‌های برق، دسته دسته، پرستوهای مهاجر نشانید.

خورشید به تصویرهای نقاشی پاییز نگاه کرد؛ اما هر چه کرد، نتوانست چشم از آن بردارد. آن‌گاه زمستان، قلم به دست گرفت. او با خود گفت: «تا وقتی کارم را تمام نکرده‌ام، خورشید نباید نقاشی مرا ببیند»؛ این بود که اول، ابرهای خاکستری رنگی در آسمان پهن کرد و زمین را از نظر خورشید، ناپدید ساخت. او در یک روز، تمام سطح زمین را به رنگ سفید درآورد؛ بر تن کوه‌ها و دشت‌ها، لباس سفید پوشانید؛

سطح رودخانه‌ها را با قشر نازکی از یخ، براق کرد؛ روی صنوبرها و کاج‌ها پوشش سنگینی از برف پوشانید؛ روی برف‌ها نقش و نگارها و جای پاهای گوناگون، نقاشی کرد؛ جای پای خرگوش، کبک و آن دورها جای پای گرگ.

زمستان نیز نقش و نگارهای خود را بسیار زیبا و دل‌انگیز به پایان رساند. خورشید ابرها را کنار زد و گاهی به تصویرهای نقاشی زمستان انداخت. در زیر نگاه پرمهر او دشت‌ها و جنگل‌ها و دره‌ها زیباتر خودنمایی می‌کردند.

هر یک از نقاشی‌ها بسیار زیبا بودند. داوری میان آنها دشوار بود. پس خورشید گفت: «ای نقاشان چیره‌دست! آنچه شما نقاشی کرده‌اید، بسیار زیباست. به نوبت، نقاشی کنید و اثر شگفت‌انگیز خود را به وجود آورید؛ بگذارید مردم نقاشی‌های شما را ببینند و از تماشای آنها لذت ببرند.»

«سعدی» می‌گوید:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار
هر ورقش دفتری است معرفت‌کردگار

درست و نادرست

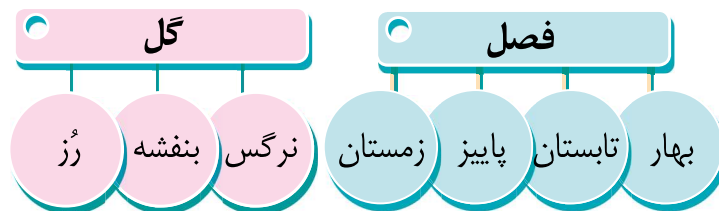
- ۱ بهار، دشت را از خوشه‌های طلایی گندم پوشاند.
- ۲ زمستان، جای پای گرگ‌ها را نقاشی کرد.
- ۳ داور این مسابقه، خورشید بود.

درک مطلب

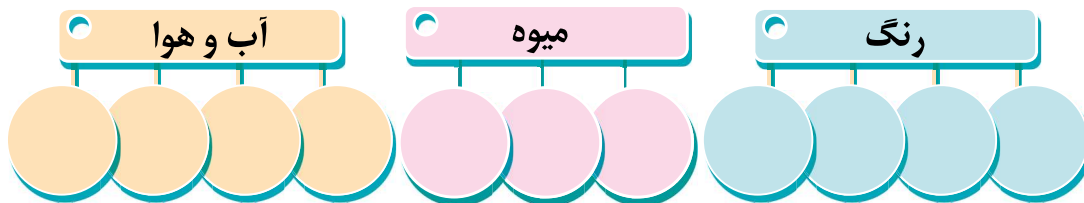
- ۱ پاییز برای رنگ آمیزی درختان از چه رنگ‌هایی استفاده کرد؟
- ۲ نقاشی‌های تابستان و زمستان چه تفاوت‌هایی با هم داشتند؟
- ۳ چرا پاییز به رنگ کاج‌ها و سروها دست نزد؟
- ۴ نقاشی بهار و پاییز چه شباهتی با هم داشت؟
- ۵ شما کدام یک از نقاشی‌ها را انتخاب می‌کنید؟ دو دلیل بیاورید.
- ۶ چرا عنوان «آفریدگار زیبایی» برای این درس انتخاب شده است؟ شما چه عنوانی را برای این درس پیشنهاد می‌کنید؟
- ۷

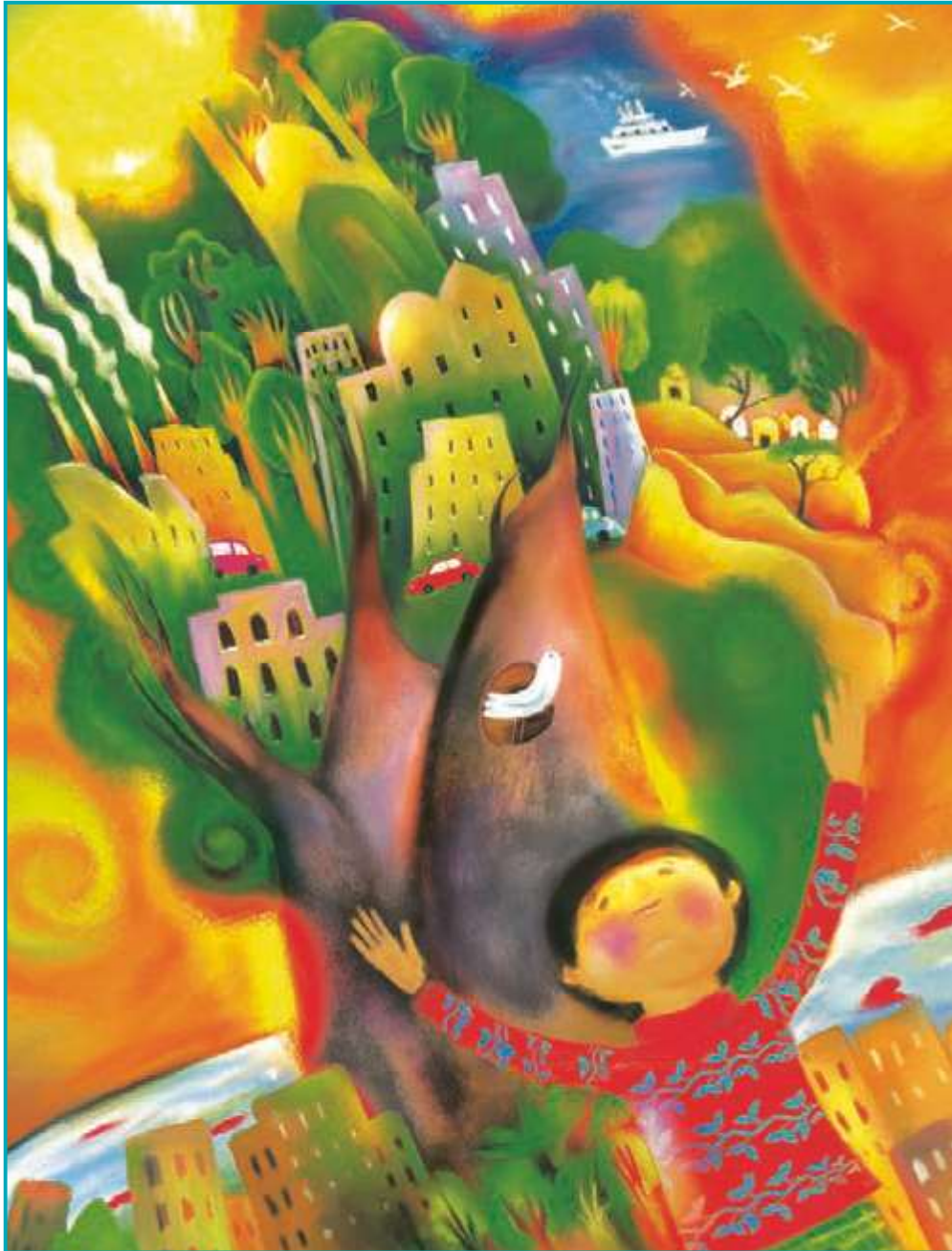
واژه‌آموزی

به نمودارهای زیر توجه کنید:



حالا نمودارهای زیر را با توجه به متن درس، کامل کنید:





- ۱ نگاه کردن به تصویر: تصویر را با دقت ببینید و به جزئیات آن توجه کنید.
- ۲ تفکر: برای فهمیدن معنی تصویر، فکر کنید و مطالبی را که از تصویر برداشت کرده‌اید، در ذهن خود مرور کنید.
- ۳ گفتار: هر وقت آماده شدید، روی صندلی معلم بنشینید و درباره‌ی تصویر برای دوستانتان صحبت کنید.

خبر داغ



بخوان و حفظ کن

خبری داشت کلاغ
گفت در گوش درخت
برگ ها تک تک ریخت
از سر و دوش درخت
سار از شاخه پرید
بال زد تا ته باغ
گفت با سبزه و گل
هر چه را گفت کلاغ
دل هر غنچه تپید
رنگ گلبرگ پرید
برگ، بی حوصله شد
سبزه، خمیازه کشید

شاپرک خواب نبود
پر زد از باغ و گذشت
هر چه را دید و شنید
بُرد تا پهنی دشت
آهو از دشت گریخت
رَمه برگشت به ده
عاقبت باز رسید
خبر از دشت به ده
باد، هوهومی کرد
ابر، هی می بارید
خبر داغ کلاغ
ده به ده می پیچید





در اوایل بهار، هوا لطیف و دل‌نشین می‌شود. دشت‌ها جامه‌ی سبز می‌پوشند و درختان، شکوفه می‌دهند. پرستوها، این پرندگان دوست‌داشتنی نیز از سفر دور و دراز خود، باز می‌گردند.

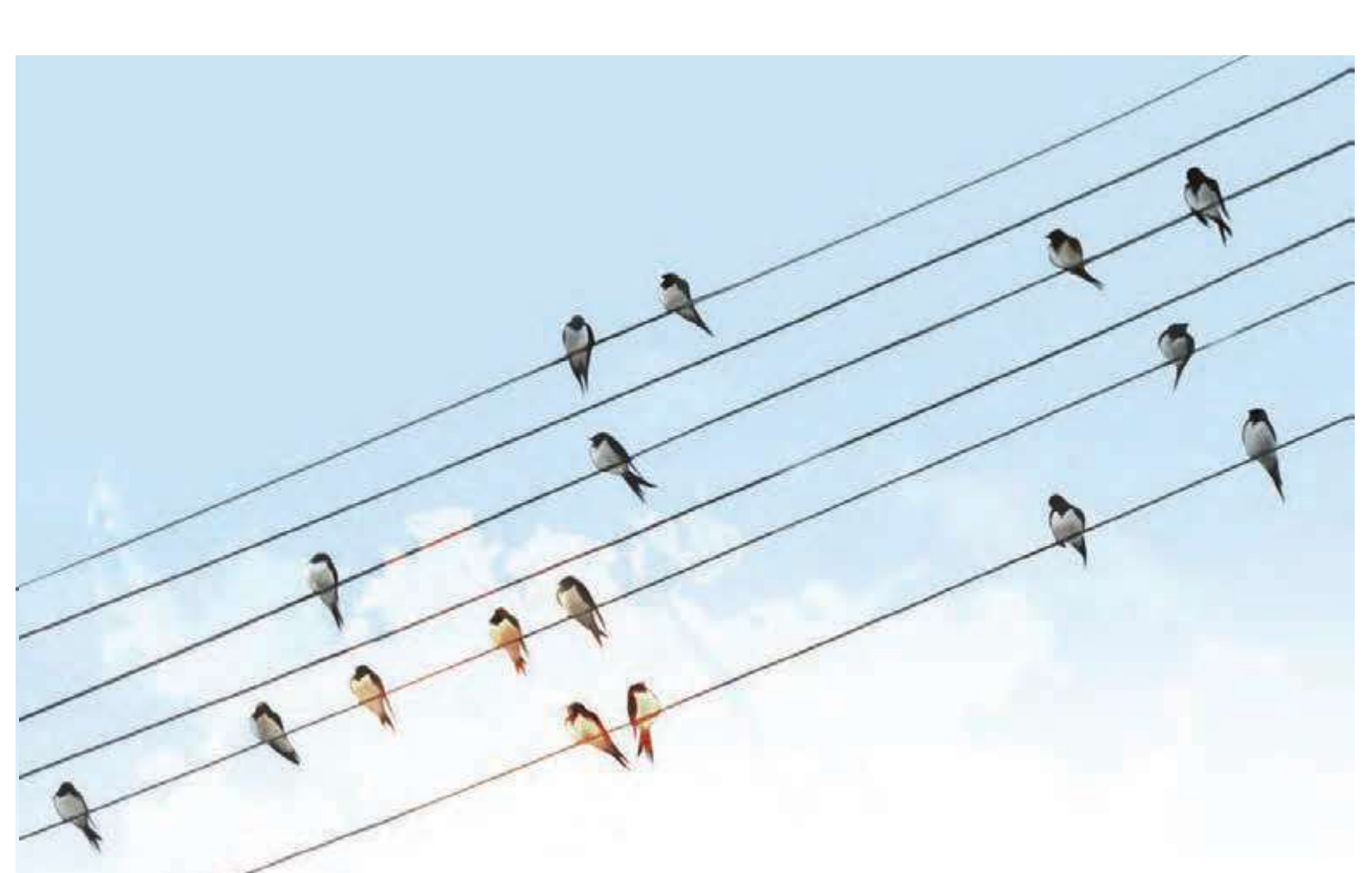
نخستین کار این مسافران از راه رسیده، این است که لانه‌های سال گذشته‌ی خود را بیابند؛ اگر آسیب دیده باشند، آنها را درست کنند و اگر لانه‌ها خراب شده باشند، از نو بسازند. پرستوهای جوان، هم‌که سال گذشته در لانه‌ی پدر و مادر خود به سر برده‌اند، اکنون باید بکوشند تا لانه‌ای برای خود بسازند. این پرستوهای جوان، ساختن لانه را خودشان به عهده می‌گیرند و بی‌آنکه از پدر و مادرشان بیاموزند، مانند آنها برای خود لانه می‌سازند.

وقتی کار ساختن لانه به پایان رسید، پرستوها تخم می‌گذارند. هر پرستو چهار تا شش تخم سفید می‌گذارد و دوازده روز روی آنها می‌خوابد. وقتی جوجه‌ها از تخم بیرون آمدند، پدر و مادر، با حشراتی که شکار می‌کنند، به آنها غذا می‌دهند. پس از

سه هفته، جوجه‌ها به دنبال پدر و مادر پرواز می‌کنند و راه و رسم زندگی را از آنها می‌آموزند.

پرستوها بهار و تابستان را به آسودگی به سر می‌برند؛ اما در آغاز پاییز دشواری‌هایی برای آنها پیش می‌آید. در آن هنگام، حشرات کمیاب می‌شوند و هوا کم‌کم سرد می‌شود. پرستوها ناچار می‌شوند به جاهای معتدل‌تری کوچ کنند. زمان کوچ آنها که فرا می‌رسد، دسته دسته روی بام‌ها یا سیم‌های برق جمع می‌شوند و به نظر می‌آید که به گفت‌وگوی مهمی مشغول هستند. خیلی زود، عده‌ای دیگر از راه دور می‌رسند و جنب‌وجوش آنها رفته رفته، زیادتر می‌شود. تا اینکه یک روز صبح که از خواب برمی‌خیزیم، از پرستوها نشانی نمی‌بینیم.





آن وقت معلوم می‌شود که آنها کوچ کرده‌اند.
در این سفر طولانی، خطرهای بسیاری وجود دارد. یکی از این خطرها، تغییرات هواست. خطر دیگر، حملی پرندگان شکاری مانند عقاب، شاهین و قرقی است. این پرندگان، هنگام پرواز، ناگهان خود را به جمع پرستوهای در حال پرواز می‌زنند و با چگال‌های نیرومند خود، آنها را شکار می‌کنند.
باهمی این خطرها، بیشتر پرستوها سفر خود را به سلامت به پایان می‌رسانند. دیده شده است که بعضی از آنها، سال‌های پی‌در پی کوچ کرده، و پس از هر کوچ به لانه‌ی خود بازگشته‌اند.
دنیایی که مادر آن زندگی می‌کنیم، شگفتی‌های فراوانی دارد. یکی از این شگفتی‌ها، بازگشت پرستوهاست. این پرنده‌های کوچک، پس از سپری شدن زمانی دراز و

پیمودن راهی طولانی، بدون اینکه اشتباه کنند دوباره به لانه‌ی پیشین خود باز می‌گردند.

چه کسی قدرت راهیابی و پیمودن این راه طولانی را به پرستوها داده است؟ آنها با چه قدرتی این راه طولانی را بدون اشتباه می‌پیمایند؟ این همه شگفتی، زیبایی و دانایی را چه کسی در پرستوهای کوچک نهاده است؟

درست و نادرست

- ۱ پرستوها هر سال لانه‌ای جدید برای خود می‌سازند.
- ۲ بیشتر پرستوها به دلیل حمله‌ی پرندگان شکاری، سفر خود را به سلامت به پایان نمی‌رسانند.

درک مطلب

- ۱ جنب و جوش پرستوها در آغاز پاییز نشانه‌ی چیست؟
- ۲ چرا بازگشت پرستوها یکی از شگفتی‌های آفرینش است؟
- ۳ چند نمونه از شگفتی‌های دنیایی را که در آن زندگی می‌کنیم، نام ببرید.
- ۴ پرستوهای جوان بدون آنکه از پدر و مادرشان بیاموزند، برای خود لانه می‌سازند؛ آن‌ها چگونه لانه‌سازی را آموخته‌اند؟

۵

دانش زبانی



جمله‌های زیر را بخوانید و درباره‌ی تفاوت آنها با هم گفت‌وگو کنید:

مادر نرگس امروز چند جلد کتاب داستان خرید.

مادر، نرگس امروز چند جلد کتاب داستان خرید.

این نشانه «،» علامت درنگ یا مکث کوتاه در خواندن است؛ شیوه‌ی خواندن را تغییر می‌دهد و گاهی معنا را هم عوض می‌کند.



گوش کن و بگو



با دقت به داستان گوش کنید و به پرسش‌ها پاسخ دهید:

۱ پندهای اول و دوم پرنده را به ترتیب بگویید.

۲ آیا باغبان به پند اول و دوم پرنده عمل کرد؟ از متن دلیل بیاورید.

۳ مفهوم جمله‌ی «پند برای تو مثل پاشیدن دانه در زمینی است که گیاهی در آن

رشد نمی‌کند» چیست؟

۴ بهترین پندی که پرنده به باغبان داد، چه بود؟

در جست‌وجو

بخوان و بیندیش



بالای درخت کاج، **موشکا** غمگین و تنها نشسته بود. او مانند هر روز می‌شنید که بی‌بی خدا را صدا می‌زند؛ اما مثل همیشه، کسی جوابش را نمی‌داد.

موشکا آهی کشید و با خود گفت: «طفلکی بی‌بی!»

موشکا سنجاب کوچک و تنهایی بود که در دنیای به این بزرگی به جز

بی‌بی و درخت کاجش، هیچ‌کس را نمی‌شناخت. **موشکا** نمی‌دانست این خدا

کیست که بی‌بی این قدر صدایش می‌زند؛ فقط این را می‌دانست که تا آن موقع کسی نیامده بود

در خانه‌ی بی‌بی را بکوبد و بگوید: «من آمدم! منم، خدا!»

موشکا با خود فکر کرد: «طفلکی بی‌بی! لابد به خاطر پیروی است که به دنبال خدا نمی‌رود

و فقط صدایش می‌زند.»

موشکا بی‌بی را خیلی دوست داشت و از غصه خوردن او غمگین بود. او فکر می‌کرد چون

بی‌بی کسی را صدا می‌کند و هرگز جوابی نمی‌شنود، غصه می‌خورد!

موشکا تصمیمش را گرفت و با خود گفت: «خودم می‌روم و هر طور شده خدا را پیدا می‌کنم

و به خانه‌ی بی‌بی می‌آورم.»

شاخه به شاخه پرید و پرید تا از درختش پایین آمد؛ اما چطور خدایی را که هرگز ندیده است

پیدا کند؟

ناگهان فکری به نظرش رسید: «کوه آن قدر بلند است که آن طرف دنیا را هم می‌تواند ببیند.

حتماً او می‌داند کجا باید خدا را پیدا کنم.»

موشکا پرید و پرید تا به پای کوه رسید. سرش را بالا گرفت و با تمام قدرت صدا کرد: «آهای!

کوه بزرگ! دنبال خدا می‌گردم! او را می‌شناسی؟»

کوه با صدای بلند و محکم جواب داد: «البته که می‌شناسم! اوست که مرا اینجا گذاشته است.

می‌توانی او را از بزرگی‌اش بشناسی. خدا از من خیلی بزرگ‌تر است. بزرگ‌ترین موجود عالم است.»

موشکا سری تکان داد و شگفت‌زده به راهش ادامه داد؛ جست‌وخیزکنان، جلو می‌رفت و تکرار می‌کرد: «بزرگ‌ترین موجود عالم! وای!»
پروانه‌ی زیبایی صدای **موشکا** را شنید و پرسید: «بزرگ‌ترین موجود دنیا؟ تو دنبال خدا می‌گردی؛ مگر نه؟»

موشکا با تعجب گفت: «تو هم مثل کوه، خدا را می‌شناسی؟»
پروانه پاسخ داد: «البته که می‌شناسم! اوست که این بال‌های قشنگ را به من داده؛ اما او از من خیلی زیباتر است!»

«بزرگ‌تر از کوه! زیباتر از پروانه!» **موشکا** از تعجب سرش را تکان داد. حالا می‌فهمید چرا بی‌بی این قدر خدا را صدا می‌زند! آهی کشید و گفت: «بیچاره بی‌بی! حتماً کسی به مهمی خدا فرصت ندارد به پیرزنی مثل او توجه کند!»

پروانه اعتراض کرد: «اصلاً





این طور نیست! خدا به همه توجه می‌کند. این گل کوچک را ببین. خدا آن را هم فراموش نمی‌کند. خدا مهربان‌ترین موجود عالم است.»

موشکا لبخند زد و تکرار کرد: «مهربان‌ترین موجود عالم!» ناگهان صدای پایی را شنید. خرس قهوه‌ای داشت به سویش می‌آمد. **موشکا** ترسید و به بالای درختی رفت. خرس که حرف‌های سنجاب و پروانه را شنیده بود، از **موشکا** پرسید: «تو دنبال مهربان‌ترین موجود عالم می‌گردی؛ مگر نه؟»

موشکا ترسش را فراموش کرد و با تعجب پرسید: «مگر تو هم او را می‌شناسی؟» خرس پاسخ داد: «البته که می‌شناسم! به لطف اوست که این قدر قوی هستم. او از من هم خیلی قوی‌تر است. قوی‌ترین موجود عالم است.»

سپس خرس قهوه‌ای دستی تکان داد و از آنجا دور شد. آن‌گاه صدایی از آسمان آمد: «تو دنبال خدا هستی، سنجاب کوچولو؟!» صدای گرم و شاد خورشید بود. **موشکا** سرش را بلند کرد و گفت: «تو که آن بالا بالاها هستی به من بگو کجا او را پیدا کنم. ببین چقدر کوچکم! وقت زیادی را از دست داده‌ام و هنوز راه خیلی کمی رفته‌ام!»

خورشید گفت: «خدا همه جا هست. لازم نیست این قدر دنبالش بگردی. هر جا بروی، او را پیدا می‌کنی.»

سنجاب با هیجان فریاد زد: «پس حتماً خدا تویی! تو بزرگ و زیبایی، مهربان و قوی هستی، و با نور درخشانت، همه جا را روشن می‌کنی!»

خورشید آرام خندید و گفت: «اینهایی که می‌گویی هستم، ولی خدا نیستم. خدا مرا آفریده و به من نور داده. او بسیار نورانی‌تر از من است.»

موشکا التماس کنان گفت: «پس او را به من نشان بده!»

خورشید جواب داد: «خدا با چشم دیده نمی‌شود.»

موشکا آهی بلند کشید و از درخت پایین آمد. اگر خدا دیدنی نبود، پس کاری از دست سنجاب کوچولویی مثل او ساخته نبود؛ روی زمین نشست و شروع کرد به اشک ریختن.

خورشید با مهربانی گفت: «گریه نکن، سنجاب کوچولو! خدا دیدنی نیست؛ اما او ما را می‌بیند. وقتی هم صدایش می‌زنیم، صدای ما را می‌شنود.»

سنجاب اشک‌هایش را پاک کرد و پرسید: «حتی صدای ضعیف بی‌بی‌جان را؟»

خورشید پاسخ داد: «البته که می‌شنود! جواب هم می‌دهد، ولی با گوش شنیده نمی‌شود.»

خدا با نعمت‌هایش جواب می‌دهد. حالا بلند شو و به خانه برگرد. بی‌بی‌جان نگرانت می‌شود!» بی‌بی‌جان، پشت پنجره منتظر **موشکا** بود. یکی از پرنده‌های جنگل، همه چیز را به او گفته بود.

پیرزن، سنجاب خسته را نوازش کرد و گفت: «می‌دانی **موشکا**، بعضی از چیزها را نمی‌توان با چشم دید؛ مثل عشق، مثل محبت؛ ولی نشانه‌هایشان را می‌توانیم ببینیم. کاری که امروز برای

من کردی، نشانه‌ی محبت توست. خدا با چشم دیده نمی‌شود، ولی

جهان پر از نشانه‌های خداست.»

موشکا پرسید: «مثل بزرگی کوه‌ها؟ مثل زیبایی پروانه‌ها؟ مثل درخشش نور خورشید؟»
 پیرزن سری تکان داد و گفت: «بله و خیلی چیزهای دیگر. همیشه یادت باشد اگر خدا را خیلی دوست داشته باشی، حتماً می‌توانی او را در نشانه‌هایش ببینی.»
 سنجاب آهسته تکرار کرد: «اگر دوست داشته باشی ...»
 اما حرفش را ادامه نداد؛ چون دیگر خوابش برده بود ...

 **کلر (سمیه) ژوبرت** (این نویسنده پس از پذیرش دین اسلام از فرانسه به ایران آمد و اکنون ساکن تهران است و برای کودکان می‌نویسد.)

درک و دریافت

۱ جمله‌ها را با توجه به متن، به ترتیب رویدادها شماره‌گذاری کنید:

- پروانه گفت: «خدا آن قدر مهربان است که حتی این گل کوچک را هم می‌بیند.»
- موشکا رفت تا خدا را پیدا کند.
- خرس قهوه‌ای دستی تکان داد و دور شد.
- بی‌بی گفت: «بعضی چیزها را نمی‌توان با چشم دید.»
- کوه گفت: «البته که خدا را می‌شناسم. اوست که مرا اینجا گذاشته است.»
- سنجاب به خورشید گفت: «پس حتماً خدا تویی!»

۲ «موشکا رفت تا خدا را پیدا کند»؛ کار موشکا نشانه‌ی چیست؟

۳ با توجه به متن، چند ویژگی برای خدا نام ببرید.

۴ چه چیزهایی را با چشم نمی‌توان دید؟ چهار مورد نام ببرید.

۵ چه نشانه‌هایی از وجود خداوند در داستان آمده است؟





قوی ترین حیوان جنگل

شیری در جنگل راه می رفت و به هر جانوری که می رسید، می پرسید: «قوی ترین حیوان جنگل کیست؟»

جانور با ترس و لرز می گفت: «البته شما!»

آن گاه شیر با غرور و خودپسندی سرش را تکان می داد و می گذشت.

تا اینکه به فیلی قوی پیکر رسید؛ از فیل پرسید: «قوی ترین حیوان جنگل کیست؟»

فیل خرطومش را دور کمر شیر انداخت، او را از زمین بلند کرد و در هوا چرخاند و محکم به زمین انداخت.

شیر برخاست، خودش را تکان داد و گفت: «فقط از تو سؤالی کردم. اگر نمی دانی،

بگو نمی دانم، چرا اوقات تلخی می کنی.»

فیل گفت: «من هم فقط خواستم جواب سؤالت را داده باشم.»



حکایتی که خواندید، با مفهوم کدام یک از

مثل های زیر ارتباط دارد؟

الف ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است.

ب دست بالای دست بسیار است.

پ سحرخیز باش تا کامروا باشی.

ت مرغ همسایه غاز است.



دانش‌های و هویت ایرانی



فصل دوم

درس سوم: رازِ نشانه‌ها



درس چهارم: ارزشِ علم



درس پنجم: رهایی از قفس



درس سوم

راز نشانه‌ها



مردی چند کیسه‌ی گندم بر پشت الاغش گذاشته بود و به آسیاب می‌برد؛ در راه به قهوه‌خانه‌ای رسید؛ الاغ را به درختی بست و به قهوه‌خانه رفت؛ وقتی بیرون آمد، الاغش نبود؛ در حالی که به دنبال الاغ می‌گشت، چشمش به پسری افتاد؛ از او پرسید: «الاغ

مرا ندیدی؟»

